



NEBRAS

Academic Research Quarterly

Issue 12, 2026

Special Issue: **The Sphere of Contemporary Hermeneutic**



The Voice of Meaning in the Silence of Technique: Diplomacy as a Hermeneutic Experience

Said Mohammad Taqi Mousavi

PhD candidate in International Relations, University of Gilan, Iran

Email: mosavi.said@yahoo.com

Abstract

Article type:
Research Article

Article history:
Received:
December 2, 2025

Accepted:
January 5, 2026

Published Online:
February 18, 2026

Keyword:
Dialogue,
diplomacy,
existential
understanding,
fusion of horizons,
Gadamer,
philosophical
hermeneutics.

In traditional paradigms, diplomacy is predominantly conceptualized as a technical instrument for managing international relations and safeguarding national interests. However, a hermeneutic approach reinterprets diplomacy as a fundamental process of "meaning-making" and the "constitution of mutual understanding." Drawing upon the philosophical hermeneutics of Hans-Georg Gadamer, this article explores diplomacy as a "hermeneutic experience." Within this realm, diplomacy is viewed not as a mechanical technocracy, but as a dynamic process wherein identities and mutual understandings are in a constant flux of redefinition. Utilizing a qualitative and critical analysis of philosophical texts, with a particular focus on the dialectic of question and answer, this research argues that diplomacy transcends instrumental action. It is, instead, a form of "existential action" at the core of which lie concepts such as the "fusion of horizons," the role of "prejudices" (pre-understandings), and the authenticity of dialogue. Ultimately, the paper contends that a hermeneutic turn in diplomatic theory can redirect the impasses arising from subjective confrontations toward an ontological understanding of international interactions.



نبراس
فصلنامه علمی - پژوهشی
شماره ۱۲، زمستان ۱۴۰۴
ویژه سپهر هرمنوتیک معاصر



آوای معنا در سکوتِ تکنیک؛ دیپلماسی در مقام تجربهٔ هرمنوتیک

سید محمد تقی موسوی

دانش آموخته مقطع دکتری روابط بین الملل دانشگاه گیلان - ایران

Email: mosavi.said@yahoo.com

چکیده

دیپلماسی در نگاه سنتی، بیشتر به مثابه ابزاری برای مدیریت فنی روابط بین الملل و صیانت از منافع ملی انگاشته می‌شود؛ اما رویکرد هرمنوتیکی، آن را به مثابه فرآیند بنیادین «تولید معنا» و «تکوین تفاهم» بازخوانی می‌کند. این مقاله با ابتنا بر هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر، در پی واکاوی دیپلماسی در مقام یک «تجربهٔ هرمنوتیکی» است. در این ساحت، دیپلماسی نه یک فن‌سالاری مکانیکی، بلکه فرآیند پویاست که در آن هویت‌ها و فهم‌های متقابل در سیلان مداوم بازتعریف قرار دارند. روش پژوهش حاضر، تحلیل کیفی و انتقادی متون فلسفی با تمرکز بر دیالکتیک پرسش و پاسخ است. یافته‌های پژوهش مبین آن است که دیپلماسی، فراتر از کنش ابزاری، نوعی «کنش وجودی» و انسانی است که در هستهٔ آن، مفاهیمی چون «درآمیختگی افق‌ها» نقش «پیش‌داشت‌ها» و اصالتِ گفت‌وگو قرار می‌گیرند. در نهایت، این نوشتار استدلال می‌کند که چرخش هرمنوتیکی در نظریهٔ دیپلماسی، می‌تواند بن‌بست‌های ناشی از تقابل‌های سوژکتیو را به سوی فهم هستی‌شناختی از تعاملات بین‌المللی سوق دهد.

تاریخچه مقاله

دریافت: ۱۱ قوس (آذر) ۱۴۰۴

پذیرش: ۱۵ جدی (دی) ۱۴۰۴

انتشار آنلاین: ۲۹ دلو (بهمن) ۱۴۰۴

واژگان کلیدی:

تفاهم وجودی، درآمیختگی

افق‌ها، دیپلماسی، گادامر،

گفت‌وگو، هرمنوتیک فلسفی

مقدمه

دیپلماسی در مقام راهبرد و ابزار کارآمد در تاریخ بشر، پیشینه‌ای طولانی دارد و از نبردهای بدوی میان‌گروهی تا منازعات مدرن دولتی، همواره کلیدی‌ترین سازوکار برای دستیابی به اهداف و منافع بنیادین قدرت‌ها بوده است. در ادبیات معاصر روابط بین‌الملل، این مفهوم بیشتر در جایگاه ابزاری برای مدیریت منافع ملی، اعمال نفوذ، مهار تعارض‌ها و پیشبرد غایات سیاسی شناخته می‌شود.

هرچند غرض نخستین در این نگاه، پیشگیری از اصطکاک و تنش است، اما واقعیت نشان می‌دهد که «نافهمی» یا درک ناصواب طرفین از محتوای مذاکره، نه تنها تعارض را نمی‌کاهد، بلکه در بلندمدت به بازتولید بحران می‌انجامد. گاهی نیز غایت یکی از کنشگران، در اصل ایجاد تعارض در پوشش دیپلماسی است؛ در چنین وضعیتی، طرف مقابل به سبب فقدان ذکاوت زبانی یا ناآگاهی از ظرایف هرمنوتیکی، از درک نیت نهفته در کلام غافل می‌ماند.

در این رویکرد سنتی، دیپلماسی به مجموعه‌ای از فنون، مهارت‌های چانه‌زنی و سازوکارهای نهادی تقلیل می‌یابد. چنین برداشتی، بُعد استعلایی و بنیادین تعامل انسانی، یعنی فرآیند «تولید معنا» را نادیده می‌انگارد. فهم ناقص در سپهر هرمنوتیک یا فروافتادن در بازی‌های زبانی مبهم، خود می‌تواند به چالشی وجودی برای کنشگران بدل شود. در حقیقت، هر کنش دیپلماتیک پیش از آنکه ماهیتی سیاسی یا حقوقی داشته باشد، یک «رویداد تفسیری» است که در بستر دیالکتیک مواجهه با افق‌های معنایی دگرسان قوام می‌یابد.

از این منظر، دیپلماسی را نمی‌توان تنها انتقال پیام یا چانه‌زنی عقلانی دانست؛ بلکه باید آن را فرآیند صیوررتی قلمداد کرد که در آن معنا، هویت و فهم متقابل به‌طور پیوسته بازتعریف می‌شوند. اینجاست که هرمنوتیک فلسفی هانس-گئورگ گادامر، امکان بازاندیشی در ماهیت دیپلماسی را فراهم می‌سازد. گادامر با پافشاری بر نقش پیش‌داشت‌ها، افق‌های تاریخی و هنر گفت‌وگو، فهم را نه امری عینی و فرجام‌یافته، بلکه پدیده‌ای پویا و بیناذهنی می‌داند. از نگاه او، زبان که رکن رکن دیپلماسی است، تنها ابژه‌ای در دستان ما نیست؛ بلکه واسطه‌ای است که ما در آن و با آن وجود داریم و خویشتن را درک می‌کنیم. تأثیر زبان بر هستی ما چنان ژرف است که اغلب از ابعاد آن ناآگاه می‌مانیم (نصری، ۱۳۸۳: ۶۰).

پرسش بنیادین پژوهش حاضر این است که: انگاشتن دیپلماسی در مقام عامل فهم هرمنوتیکی، چه پیامدهای نظری‌ای برای درک تعاملات انسانی به همراه دارد؟ هدف این نوشتار آن است که با تکیه بر مفاهیم کلیدی هرمنوتیک فلسفی، تبیینی معناشناسانه از دیپلماسی ارائه دهد؛ چرا که بدون التفات به منطق فهم و اصالت زبان، هرگونه تحلیلی از این حوزه، ناقص و تقلیل‌گرایانه خواهد بود.

ادبیات پژوهش

در راستای واکاوی موضوع «دیپلماسی به مثابه تفاهم هرمنوتیک»، برخی از آثار هم‌افق به شرح زیر بازخوانی می‌شوند:

مسعود فیاضی (۱۳۹۷)، در «رابطهٔ علوم انسانی و هرمنوتیک روش‌شناختی»، بر این باور است که فهم این پیوند از وظایف اصلی فلسفهٔ علوم انسانی است. او با تکیه بر آراء ویلهلم دیلتای، علوم انسانی را علمی تاریخی می‌داند که موضوع آن‌ها «انسان بما هو انسان» است. با این حال، وی نقد می‌کند که محدود کردن این علوم به روش‌های صرفاً تاریخی، با غایت اصلی اندیشه‌ی دیلتای در تضاد است.

مورالس گالوس^۱ (Galves, 2026)، در «سلطهٔ زبانی: رویکرد جمهوری خواهانه به عدالت زبانی»، به واکاوی «هیمنهٔ زبانی» در ساحت روابط انسانی و بین‌المللی می‌پردازد. او در تلاش است تا نظریه‌ای جامع دربارهٔ «سلطهٔ زبانی» ارائه دهد و بر تحلیل چگونگی دخالت قدرت در روابط زبانی و پیوند آن با عدالت تمرکز می‌کند. گالوس نشان می‌دهد که سلطهٔ زمانی رخ می‌دهد که کنشگران در معرض نفوذ و کنترل غیرقابل مهار دیگری بر ایدئولوژی زبانی خود قرار گیرند. با این وصف، وی با تأکید بر عدالت ساختاری، از گوهر هرمنوتیک یعنی «تولید معنا و تفاهم بین‌ذهنی» غافل مانده است؛ تحلیل او بیشتر صبغهٔ ابزاری و نهادگرا دارد و به فرآیند فهم متقابل توجهی ندارد.

روح الله اسلامی (۱۳۹۰)، در «روش‌های تحلیل اسناد سیاسی و دیپلماتیک»، بر کاربست روش‌های هرمنوتیک، پدیدارشناسی و تحلیل گفتمان پافشاری می‌کند. اسلامی وظیفهٔ هرمنوتیک را بازگرداندن معنای اصلی به متن می‌داند و معتقد است برای پی بردن به نیت سیاستمداران و آفرینندگان اسناد، روش هرمنوتیک بهترین مسیر است. با این حال، در اثر او نیز پیوند ذاتی دیپلماسی با هستی‌شناسی فهم (نه تنها به مثابه یک روش برای خواندن سند) مورد توجه قرار نگرفته است.

چارچوب نظری

با توجه به عنوان مقاله یکی از نظریاتی که می‌تواند بر فهم ما از دیپلماسی در چارچوب هرمنوتیک مفید واقع شود، چارچوب نظری هانس-گئورگ گادامر که بر هرمنوتیک بیشتر استوار می‌باشد است. رویکردی که فهم را نه بازنمایی عینی واقعیت، بلکه رویداد تاریخی، زبانی و بین‌ذهنی می‌داند. از منظر گادامر، فهم همواره در بستر پیش‌دانسته‌ها، سنت تاریخی و گفت‌وگو میان فاعلان انسانی شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را به فرآیند روش‌مند و خنثی تقلیل داد (Gadamer, 2004: 269)؛ بر این اساس، هر کنش ارتباطی انسانی، از جمله تعاملات انسانی که در عرصهٔ روابط بین‌الملل در بعد دیپلماتیک صورت می‌گیرد، در ذات خود واجد بُعد تفسیری است و خارج از زمینه‌های معنایی قابل فهم نیست. هرچه میزان

1. Sergi Morales-Gálvez

2. *Linguistic Domination: A Republican Approach to Linguistic Justice* (2024)

فهم متقابل از ظرافت‌های زبانی، لایه‌های معنایی و تفسیر هرمنوتیکی در گفت‌وگوهای دیپلماتیک عمیق‌تر باشد، امکان تحقق اهداف مرتبط با نفوذ و تأمین منافع ملی برای طرفین نیز بیشتر فراهم می‌شود.

مفهوم هرمنوتیک

هرمنوتیک در ریشه یونانی خود (hermeneuein) به معنای «تفسیر/تأویل» است. بسیاری از پژوهشگران ریشه واژه هرمنوتیک را به نام «هرمس» نسبت می‌دهند؛ اما دربارهٔ هویت و نقش این شخصیت در سنت‌های مختلف اختلاف نظر وجود دارد. در برخی روایت‌ها او به‌عنوان «خدای خدایان» یا پیام‌آور خدایان شناخته می‌شود (ریخته‌گران، ۱۳۸۰: ۲۰). در سنت یونانی، هرمس به‌عنوان خدای تجارت، راه‌زنی و پیام‌رسان شناخته می‌شد.

در سنت یونانی، هرمنوتیک همچنین به‌معنای «ترجمه، پیام‌رسانی، رمزگشایی و تأویل» نیز به‌کار رفته است. همان‌طور که احمدی (۱۳۷۸: ۵-۶) اشاره می‌کند، سخن‌وری و زبان‌آوری هستهٔ مرکزی این کارهاست. بنابراین هدف هرمنوتیک، دستیابی به نیت و مقصود خالق اثر یا نزدیک شدن به آن است. شلاپرماخر هرمنوتیک را «هنر فهمیدن» می‌داند و هشدار می‌دهد که تفسیر متن همواره در معرض سوءفهم است؛ بنابراین هرمنوتیک باید به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد روشمند برای کاهش سوءفهم به کار گرفته شود. وی همچنین به این نظر بود که تفسیر متن به صورت دائمی در معرض خطر مبتلا شده به سوءفهم قرار دارد. از این رو هرمنوتیک باید به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد روشمند برای کاهش سوءفهم به کار گرفته شود. بدون چنین مهارتی، دستیابی به فهم امکان‌پذیر نیست (Gordin, 1995: 6).

هرمنوتیک دانشی است که فرآیند فهم آثار و پدیده‌های انسانی را بررسی می‌کند و چگونگی دریافت معنا از گفتار، رفتار، متون و آثار هنری را تحلیل می‌کند (Gadamer, 2004: 388). این دانش با نقد روش‌شناسی‌های اثبات‌گرا، تلاش می‌کند راه‌هایی برای فهم عمیق‌تر پدیده‌ها ارائه کند. در مقابل، برخی نظریه‌پردازان هرمنوتیک با تدوین «روش» در فهم مخالفت دارند و فهم را رویدادی تاریخی و وجودی می‌دانند که قابل اندازه‌گیری یا استانداردسازی نیست (گادامر، ۱۳۸۶: ۳۲۵-۳۳۰؛ اعوانی، ۱۳۹۰: ۸۹).

به بیان ساده‌تر، هرمنوتیک یا تأویل‌شناسی می‌کوشد پاسخی به این پرسش ارائه دهد که آیا روش یا راهکاری وجود دارد تا خوانندگان یک متن یا بینندگان یک اثر هنری بتوانند به معنای ثابت و مشخص آن اثر دست یابند، یا اینکه درک و فهم هر مخاطب منحصر به فرد است و با دیگری تفاوت دارد (دینانی، ۱۳۹۱: ۱۸۲). این دیدگاه نشان می‌دهد که معنا محصول تعامل میان‌ذهنی، زبان و تاریخ است. دیلتای هدف هرمنوتیک را فراتر از بازسازی نیت خالق اثر می‌داند و بر فهم تاریخی و اجتماعی متن تأکید می‌کند. او به این باور بود که با بررسی آثار و مدارک تاریخی که در دوره خلق اثر وجود دارد به دنیای ذهنی نویسنده و خالق اثر به گونه‌ای می‌توانیم دست پیدا کنیم که حتی خود صاحب اثر هم به

این نوع فهم دست پیدا نکرده باشد. دیلتای می‌گوید: «هدف اصلی هرمنوتیک، درک کامل‌تری از مؤلف است؛ آن‌سان که او خود را چنین درک نکرده باشد» (احمدی، ۱۳۸۰: ۵۳۴). در دیپلماسی نیز ممکن است طرف مذاکره بدون آگاهی از پیش‌فرض‌های خود، به مفاهیم و اهدافی اشاره کند که خود نیز از آن‌ها آگاه نیست.

این‌گونه ابرازها به‌واسطهٔ زمینه‌های تاریخی و اجتماعی دورهٔ زندگی او شکل می‌گیرد. از این منظر، هرمنوتیک می‌تواند در فهم اهداف و انگیزه‌های پنهان در گفتمان دیپلماتیک کمک کند. با این روش می‌توان به عمق ناگفته‌های گفتمان دیپلماتیک نزدیک شد. در واقع دیلتای به این امر مهم اشاره داشت که شخص مفسر باید به جای اینکه خالق اثر را به زمان خودش بیاورد خود به زمان خلق اثر سفر کند (Ricoeur, 138: 274). او معتقد است با بازگشت به زمانه خالق اثر می‌توان به نیت نویسنده نزدیک‌تر شد. این نگاه نشان می‌دهد هدف هرمنوتیک در دیدگاه دیلتای، تفسیر حیات تاریخی انسان است؛ به‌عبارت دیگر، دیلتای به جای فهم ذهن خالق اثر، به شرایط محیطی و اجتماعی توجه دارد که هویت او را شکل داده است.

دیپلماسی به‌مثابهٔ فرآیندِ معناشناسانه

در بسیاری از رویکردهای متعارف، دیپلماسی در اساس به‌عنوان ابزاری برای تنظیم روابط، مدیریت منافع یا حل منازعه تعریف می‌شود. این تلقی اگرچه کارکرد دیپلماسی را نشان می‌دهد، اما آن را به سطحی تکنیکی تقلیل می‌دهد و از بنیان‌های تفسیری و معنایی‌اش تهی می‌سازد. رویکرد هرمنوتیکی تأکید می‌کند که هر کنش انسانی، از جمله کنش دیپلماتیک، در بستر فهم و تفسیر معنا تحقق می‌یابد. دیپلماسی فرآیندی است که از طریق آن بازیگران بین‌المللی با یکدیگر تعامل می‌کنند تا منافع خود را با کمترین تنش و درگیری تأمین کنند. دیپلماسی شامل مذاکره، گفت‌وگو، تبادل اطلاعات، و ایجاد تفاهم است و می‌تواند رسمی (رسمی بین دولت‌ها) یا غیررسمی (از طریق نهادهای غیردولتی) باشد (Berridge, 2015:3). این فرآیند علاوه بر مذاکرات سیاسی، شامل ساخت و بازتولید معنا، اعتماد و همکاری میان طرفین نیز می‌شود.

در چارچوب هرمنوتیک فلسفی، دیپلماسی از تعریف در قالب یک «سازوکار فنی» یا «مانور سیاسی» برای دستیابی به توافق فراتر می‌رود. در این ساحت، دیپلماسی فرآیندی معناشناسانه و تفاهم‌بنیاد است که در آن کنشگران از راه گفت‌وگو و بازخوانی پیش‌داشته‌های خویش، به درک متقابل و «خلق معنای مشترک» دست می‌یابند. دیپلماسی تنها زمانی به کارآمدی اصیل می‌رسد که کنشگران، گشودگی لازم برای بازاندیشی در پیش‌فرض‌های خود و پذیرش افق‌های معنایی دیگری را داشته باشند؛ پیوندی که جز در سایه‌ی گفت‌وگوی حقیقی و فهم وجودی محقق نمی‌شود.

در افق هرمنوتیک فلسفی، دیپلماسی فراتر از یک سازوکار فنی یا راهبردی سیاسی برای دست‌یابی به توافق جلوه می‌کند. در این ساحت، دیپلماسی فرآیند معنانشناسانه و تفاهم محور است که در آن کنشگران در بستر گفت‌وگو، با فرارفتن از پیش‌داشته‌های فردی، به درک متقابل و زایش معنا دست می‌یابند؛ به بیانی دیگر، فهم در اینجا نه یک عمل فاعلی، بلکه رویدادی است که در زبان رخ می‌دهد (Gadamer, 2004: 388-390). دیپلماسی تنها زمانی به کارآمدی اصیل می‌رسد که کنشگران، گشودگی لازم برای بازاندیشی در پیش‌فرض‌های خویش و پذیرش افق‌های معنایی دیگری را داشته باشند؛ چرا که حقیقت تفاهم، تنها در سایه‌ی گفت‌وگوی واقعی و فرآیند درآمیختگی افق‌ها صورت می‌پذیرد. از این منظر، هر تعامل دیپلماتیک نه تنها یک مذاکره سیاسی بلکه یک کنش تفسیر و فهم است که با تجربه، تاریخچه فرهنگی و افق‌های متفاوت طرفین شکل می‌گیرد (Gronidin, 1997: 86-89).

در دیپلماسی هرمنوتیکی، طرفین با پیش‌دانش‌ها و اهداف خود وارد گفت‌وگو می‌شوند تا افق‌های معنایی یکدیگر را همپوشانی کنند. در این روند، پیام‌ها و رفتارهای طرفین نیازمند تفسیر هستند و معنا در قالب فهم متقابل شکل می‌گیرد. با شکل‌گیری فهم مشترک و اعتماد، امکان همکاری پایدار فراهم می‌شود که هدف نهایی دیپلماسی است.

از این منظر، دیپلماسی یک فرآیند انسانی و میان‌ذهنی است که بر پایه اصول هرمنوتیک و تعامل فرهنگی-تاریخی شکل می‌گیرد و مطالعه آن نیازمند نگاه فلسفی به فهم و معناست (اعوانی، ۱۳۹۰، ۸۹). با این حال، تحلیل دیپلماسی بدون توجه به افق‌های معنایی، پیش‌داوری‌ها و زمینه‌های تاریخی کنشگران ممکن نیست؛ و هر تحلیل صرفاً ابزاری یا فنی، از لایه‌های عمیق معنا در روابط بین‌الملل بازمی‌ماند.

گادامر فهم را نه یک روش، بلکه رویدادی وجودی می‌داند که در بستر زبان و تاریخ رخ می‌دهد. از این رو دیپلماسی را می‌توان شکلی خاص از کنش زبانی دانست که معنا در جریان تعامل ساخته می‌شود. در همین راستا، دینانی با تأکید بر تاریخی‌بودن فهم، تصریح می‌کند که هیچ کنش ارتباطی‌ای بیرون از افق معنا و پیش‌فهم‌ها امکان تحقق ندارد (دینانی، ۱۳۹۱: ۱۷۴). بنابراین دیپلماسی فرآیندی تفسیری است که کنشگران از طریق مواجهه و گفت‌وگوی متقابل، معنا و موقعیت خود را بازتعریف می‌کنند.

تفاهم هرمنوتیکی^۱

گادامر فهم را واقعیتی می‌داند که بالاتر از خواست و عمل ما برایمان رخ می‌دهد (گادامر، ۱۳۸۶: ۲۸). گادامر فهم را محدود به اراده معطوف به قدرت نمی‌داند و به این باور است که فهم ورای مهار روش‌شناسانه برای ما اتفاق می‌افتد. به صورت فراگیر و عام برای انسان حادث می‌شود. این تلقی از فهم، هرگونه تقلیل آن به مهارت، تکنیک یا محصول آگاهی سوژه‌محور را ناممکن می‌سازد و فهم را در مقام امری می‌نشانند که پیش از

^۱. Hermeneutic Understanding

هر گونه مداخله روشی، خود را بر انسان تحمیل می‌کند. فهم ایجاد نمی‌شود یا از دیدگاه فلسفی بر ساخته نیست. از نظر گادامر حقیقت یک رخ دادی است که ورای خواست و اراده ما بر ما خود را نشان می‌دهد یا آشکار می‌شود.

بر همین مبنا، مسئله تفاهم در هرمنوتیک فلسفی نه به‌عنوان یک هدف از پیش تعریف‌شده، بلکه به‌مثابه پیامد طبیعی تحقق فهم در بستر زبان و تاریخ مطرح می‌شود. تفاهم هرمنوتیکی در اندیشه گادامر فرآیندی است که در آن فهم به‌مثابه رویدادی زبانی و تاریخی تحقق می‌یابد، نه نتیجه توافق عقلانی از پیش طراحی‌شده. معنا در این رویکرد امری ثابت و نهایی نیست، بلکه در جریان تعامل و گفت‌وگو به‌طور مداوم تولید و بازتفسیر می‌شود (Ricoeur, 1981: 92). از این منظر، تفاهم همواره موقتی، باز و در معرض بازنگری است و هرگز به قطعیت مطلق نمی‌رسد. در حقیقت هرمنوتیک به دنبال توصیف شرایط کلی و عامی است که منجر به فهم موفقیت‌آمیز پژوهشگر می‌شود. البته بسیاری از شرایط در حوزهٔ اراده و خواست انسان نیست تا در قالب یک روش واحد تئوریزه کرد. در حقیقت، هرمنوتیک در پی پاسخ به این پرسش نیست که کنشگر در فرآیند فهم دست به چه اقدامی می‌زند؛ بلکه پرسش بنیادین این است که فهم، فراتر از خواست و ارادهٔ ما، چگونه به وقوع می‌پیوندد. به بیان دیگر، این رویکرد به دنبال واکاوی شرایط استعلایی و منطقی حاکم بر شکل‌گیری فهم است؛ یعنی جست‌وجوی این نکته که چه عواملی در لایه‌های زیرین، وقوع این تجربه را ممکن ساخته‌اند.

برخلاف رویکردهای ابزارگرایانه که فهم را تا سطح انتقال موفق پیام یا اجماع صوری تقلیل می‌دهند، هرمنوتیک فلسفی بر ماهیت بینادینی و تاریخی فهم تأکید می‌ورزد. در این دیدگاه، فهم همواره در نسبت با افق‌های متفاوت معنا نضج می‌گیرد (Warnke, 1987: 75) و بر نقش بنیادین پیش‌فهم‌ها و پیش‌داوری‌ها در امکان تفسیر پافشاری می‌کند. از این رو، تفاهم نه به معنای همسان‌سازی دیدگاه‌ها، بلکه به معنای گشودگی افق‌های معنا در برابر «دیگری» است. از این منظر، معنا نه امری ثابت و پیش‌ساخته، بلکه برآمده از گفت‌وگویی پویاست که در بستر تعامل و تفسیر مداوم، شکل می‌یابد و دگرگون می‌شود.

برخلاف رویکردهای ابزارگرایانه که فهم را تا سطح انتقال موفق پیام یا اجماع صوری تقلیل می‌دهند، هرمنوتیک فلسفی بر ماهیت بینادینی و تاریخی فهم تأکید می‌ورزد. در این دیدگاه، فهم همواره در نسبت با افق‌های متفاوت معنا نضج می‌گیرد (Warnke, 1987: 75) و بر نقش بنیادین پیش‌فهم‌ها و پیش‌داوری‌ها در امکان تفسیر پافشاری می‌کند. از این رو، تفاهم نه به معنای همسان‌سازی دیدگاه‌ها، بلکه به معنای گشودگی افق‌های معنا در برابر «دیگری» است. از این منظر، معنا نه امری ثابت و پیش‌ساخته، بلکه برآمده از گفت‌وگویی پویاست که در بستر تعامل و تفسیر مداوم، شکل می‌یابد و دگرگون می‌شود. گادامر بر این باور بود که فهم برآمده از الگوی گفت‌وگو و دیالکتیک - و نه فرادستی روش - به معنای چیرگی یک سوی گفتار بر دیگری نیست؛ بلکه چنین فهمی مستلزم پیوندی میان طرفین است که در نهایت به دگرگونی وضعیت آن‌ها می‌انجامد (گادامر، ۱۳۸۳: ۳۴۱). بر این پایه، فهم حاصل فرآیندی

دیالوگی است که در آن معنا نه از راه غلبه یک دیدگاه، بلکه از لایه‌های تأثیر متقابل میان کنشگران پدید می‌آید. در این ساحت، تفاهم واقعی نیازمند تحول در افق‌های پیشینی است؛ به گونه‌ای که هر کنشگر در جریان مواجهه با «دیگری»، موقعیت تفسیری خود را بازاندیشی کرده و به افق معنایی تازه‌ای دست می‌یابد. از این منظر، تفاهم هرمنوتیکی نه نقطه پایان، بلکه گشایش افقی نو از فهم انگاشته می‌شود که همواره امکان بازاندیشی و تفسیر دوباره را در بطن خود زنده نگه می‌دارد.

افق‌ها، پیش‌دانسته‌ها و گفت‌وگو

این رویکرد روش‌گرایانه، اگرچه در ظاهر معطوف به عینیت علمی است، اما در عمل با نادیده‌گرفتن شرایط تاریخی فهم، امکان تفسیر عمیق متون و کنش‌های انسانی را محدود می‌سازد به همین دلیل هم حتی به محققین و پژوهشگران نیز توصیه می‌شده است که از پیش داوری تا حد ممکن دوری کنند و در بحث‌های تاریخ به خصوص با عینک زمان حال موضوع را بررسی نکنند.

نقد گادامر متوجه بنیان‌های معرفت‌شناختی در روش‌گرایی مدرن است؛ رویکردی که با فرض امکان فهم بی‌طرفانه، «تاریخ‌مندی» و «موقعیت‌مندی» فاعل شناسایی را نادیده می‌گیرد. از نظر او، پیش‌داوری‌ها نه تنها موانع فهم نیستند، بلکه از الزامات تاریخی برای هرگونه تأویل به شمار می‌روند. گادامر بر این باور است که پیش‌داوری‌ها پدیده‌هایی برای گریز نیستند، بلکه بخش جدایی‌ناپذیر از هستی ما محسوب می‌شوند که دستیابی به فهم موضوعات تاریخی را ممکن می‌سازند. بر پایه دانش هرمنوتیک، هیچ تأویل بدون پیش‌فرضی امکان‌پذیر نیست؛ هیچ متنی، اعم از مقدس، ادبی یا علمی، بدون پیش‌فرض تفسیر نمی‌شود. «زمان‌مندی» گذشته-حال-آینده هم در فهم علمی و هم در فهم غیرعلمی جاری است و قاعده‌ای کلی و جهان‌شمول محسوب می‌شود.

اما منشأ این پیش‌فرض‌ها کجاست؟ پاسخ در «سنت» نهفته است. سنت به مثابه موضوعی در برابر تفکر ما قرار نمی‌گیرد، بلکه تار و پود نسبت‌ها و افقی است که اندیشه‌ی ما در درون آن قوام می‌یابد (ریچارد ای، ۱۳۸۹: ۲۰۳-۱۹۹). این تحلیل نشان می‌دهد که سنت نه امری بیرونی، بلکه افقی است که امکان‌اندیشیدن و فهمیدن را سامان می‌دهد؛ زیرا فهم انسانی هرگز در خلأ شکل نمی‌گیرد. این پیش‌داوری‌ها شرط امکان فهم هستند و از راه فرآیند تأویل، به متن، گفتار یا کنش، معنا می‌بخشند.

در اندیشه‌ی گادامر، مفهوم افق^۱ به مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های تاریخی، زبانی و فرهنگی اطلاق می‌شود که امکان فهم را برای فاعل انسانی فراهم می‌سازد. از منظر او، فهم همواره در درون افقی خاص تحقق می‌یابد و ادعای دستیابی به فهم کاملاً «بی‌پیش‌فرض»، توهمی

1. Horizon

روش‌شناختی است (Gadamer, 2004: 300-305). افق نه یک مرز بسته، بلکه میدان دید پویاست که در مواجهه با افق‌های دیگر، گسترش یافته یا دگرگون می‌شود. بر این اساس، داشتن افق فکری به معنای محدودیت نیست، بلکه شرط امکان‌دوراندیشی و گشایش مسیرهای فهم است؛ چنان‌که فقدان آن، پژوهشگر را در تنگنای حال‌محوری محدود کرده و توان تحلیل حوادث دور از افق زمانی خویش را از او سلب می‌کند. در این چارچوب، فهم نه یک محصول یک‌جانبه، بلکه حاصل «درآمیختگی افق‌ها» است؛ یعنی برهم‌کنش افق معنایی مفسر با افق متن یا کنش ارتباطی (گادامر، ۱۳۷۶: ۳۰۶). نادیده گرفتن این افق‌های پیشینی در ساحت دیپلماسی، اغلب به سوء تفاهم‌های ساختاری می‌انجامد که حتی در صورت برتری مادی، شکست راهبردی را رقم می‌زند.

بر همین اساس، در گفت‌وگوهای دیپلماتیک، هرچه درک کنشگران از «بازی‌های زبانی» و لایه‌های تفسیری عمیق‌تر باشد، امکان تفاهم افزایش می‌یابد. در نتیجه، موفقیت در تعاملات دیپلماتیک بیش از آنکه به قدرت مادی یا ابزارهای رسمی وابسته باشد، مرهون توانایی در تفسیر معنا، مدیریت پیش‌فرض‌ها و فهم افق معنایی طرف مقابل است.

گادامر با بازخوانی مفهوم پیش‌داوری^۱، آن را نه مانعی در برابر فهم، بلکه شرط امکان آن می‌داند؛ زیرا بدون پیش‌دانسته‌ها اساساً هیچ پرسشی شکل نمی‌گیرد. در واقع پیش‌داوری لازم و ملزوم برای فهم دانسته شده است که از یک طرف وجودش فهم را ممکن است به مسیر غیر از آنچه هست سوق دهد و از طرف دیگر بدون آن ذهن تفسیر درست از متن نمی‌تواند داشته باشد. بدین معنا، مسئله نه حذف پیش‌داوری‌ها، بلکه آگاهی انتقادی نسبت به آن‌ها و گشودن امکان اصلاح و بازاندیشی‌شان در جریان تفسیر است.

گفت‌وگو در هرمنوتیک گادامر جایگاه محوری دارد. فهم نه در انزوای ذهنی، بلکه در فرآیند گفت‌وگو و مواجهه با دیگری پدید می‌آید. گفت‌وگو به معنای تبادل صرف اطلاعات نیست، بلکه رویدادی است که در آن افق‌های معنایی طرفین به چالش کشیده می‌شود و امکان فهم درست یا حداقل میان‌ه‌ای از آنچه واقعیت دارد شکل می‌گیرد (Gadamer, 2004: 306). این برداشتی نه از روی تضاد با پیش‌داوری یا حذف تفاوت‌ها نیست، بلکه راهی است برای گشایش مسیری تازه برای فهم از واقعیت. در این چارچوب، گفت‌وگو نه نفی پیش‌داوری‌ها، بلکه عرصه‌ای برای آزمون، اصلاح و امتزاج آن‌هاست؛ فرآیندی که

۱. Vorurteil (Eng: Prejudice)

امکان فهم واقعیت را نه از طریق حذف تفاوت، بلکه از رهگذر مواجهه با آن فراهم می‌سازد.

بازنمایی معنا و فرآیند فهم در تعاملات انسانی

تعاملات انسانی در چارچوب هرمنوتیک فلسفی، ساحت‌هایی برای تولید و بازتولید معنا انگاشته می‌شوند. در این ساحت، معنا نه محصول صرف اراده فردی کنشگر است و نه برآمده از ساختارهای عینی مستقل؛ بلکه از رویارویی افق‌های تفسیری در بستر زبان و تاریخ نضج می‌گیرد. از این منظر، معنا پدیده‌ای سوژکتیو (وابسته به سوژه) یا به‌تمامی عینی و مجزا نیست، بلکه در فضای «بینذهنی» و از مجرای زبان پدیدار می‌شود (Gadamer, 2004: 388).

زبان در این رویکرد، «رسانه بنیادین فهم» به شمار می‌رود؛ یعنی هر فرآیند فهم، در نهایت، در افق زبان تحقق می‌یابد و بدون زبان امکان فهم معنا وجود ندارد. به همین دلیل است که زبان از اهمیت زیاد در قالب انسانی برخوردار است زیرا زبان جهان ما را انکشاف می‌کند. از این رو، زبان تنها ابزار انتقال معنا نیست، بلکه افق ظهور جهان و شرط امکان هرگونه تجربه معنادار انسانی به شمارآمده و از طریق آن می‌شود. این دیالکتیک زبانی، بستر شکل‌گیری فهمی است که در آن معنا نه از پیش موجود، بلکه در فرآیند پرسش و پاسخ پدیدار می‌شود.

گادامر تأکید می‌کند که فهم همواره با پیش‌دانسته‌ها و افق تاریخی فاعل گره خورده است و این پیش‌دانسته‌ها نه مانع، بلکه شرط امکان فهم به شمار می‌روند (گادامر، ۱۳۸۶: ۳۲۵-۳۳۰). از این منظر، هر تعامل انسانی چه در گفت‌وگوی روزمره و چه در کنش‌های نهادی پیچیده به‌طور ذاتی یک فرآیند تفسیری و معناشناسانه است که در آن افق‌های مختلف فهم در گفت‌وگو و تبادل زبانی با یکدیگر مواجه می‌شوند و هم‌افقی نسبی ایجاد می‌کنند (اعوانی، ۱۳۹۰، ۹۵). این هم‌افقی نه به معنای حذف تفاوت‌ها، بلکه حاصل تعامل تدریجی افق‌های معنایی است که در پرتو گفت‌وگو امکان نزدیک‌شدن به فهم مشترک را فراهم می‌سازد.

همچنین دینانی بازنمایی معنا را در چارچوب هرمنوتیک، رویداد تاریخی و وجودی می‌داند که در متن زندگی انسانی و روابط میان‌ذهنی تحقق می‌یابد و از هر گونه نگرش صرفاً روش‌گرایانه یا ابژکتیو فاصله می‌گیرد (دینانی، ۱۳۹۱: ۱۸۲). در نتیجه، معنا در این رویکرد همواره سیال، موقعیت‌مند و وابسته به زمینه‌های تاریخی و وجودی کنشگران باقی می‌ماند. بدین معنا که، فهم و تولید معنا در تعاملات انسانی، نه حاصل کشف یک حقیقت ثابت، بلکه نتیجه فرآیند مستمر گفت‌وگو و تفسیر است.

این چارچوب نظری امکان تحلیل دیپلماسی به‌عنوان فرآیندی معناشناسانه و مبتنی بر تفاهم هرمنوتیکی را فراهم می‌آورد؛ به‌گونه‌ای که دیپلماسی تنها کنش فنی یا عقلانی تلقی نمی‌شود، بلکه فرآیندی است که در آن زبان، پیش‌دانسته‌ها، افق‌های تاریخی و گفت‌وگوی انسانی با هم تعامل می‌کنند و تولید تفاهم را ممکن می‌سازند (اعوانی، ۱۳۹۰: ۹۵). نادیده‌گرفتن این لایه‌های تفسیری در تحلیل تعاملات دیپلماتیک، فهم کنش‌ها را به سطح ابزاری تقلیل می‌دهد و امکان درک منطق درونی گفت‌وگو، سوء تفاهم و حتی شکست دیپلماتیک را پنهان می‌سازد.

دیپلماسی به‌عنوان کنش تفسیری غیرابزاری

هرمنوتیک فلسفی با نقد عقلانیت ابزاری، کنش انسانی را امر تفسیری و معنا محور می‌داند. ریکور با طرح ایدهٔ «کنش به‌مثابهٔ متن» نشان می‌دهد که کنش‌های انسانی همواره قابلیت تفسیر دارند و معنا در آن‌ها امر ایستا نیست (Ricoeur, 1981: 93). این دیدگاه امکان فهم دیپلماسی را نه به‌عنوان تکنیک مدیریتی، بلکه به‌عنوان فرآیندی تفسیری فراهم می‌سازد. در این معنا، کنش‌های دیپلماتیک همچون متونی گشوده‌اند که می‌توانند به‌صورت‌های متفاوت فهم و بازخوانی شوند و معنا و پیامد آن‌ها همواره وابسته به زمینه تفسیر باقی می‌ماند از آنجا که انسان موجودی پویا است قابلیت فهم نیز برای کنش‌ها و واکنش‌های وی نیز به سادگی نخواهد بود. از همین رو، کنش دیپلماتیک واجد لایه‌های معنایی متکثر و بعضاً متعارضی است که فهم آن‌ها نیازمند تفسیر مستمر در بستر تاریخی و زبانی کنشگران است. در آثار فارسی نیز، این نگاه غیرابزاری به کنش انسانی برجسته شده است. نصری تأکید می‌کند که هرمنوتیک فلسفی ما را از فروکاستن تعاملات انسانی به مدل‌های فنی و عقلانی بازمی‌دارد و آن‌ها را در افق معنا و تاریخ بازمی‌نشانند (نصری، ۱۳۸۹: ۱۲۱). بر این اساس، دیپلماسی به‌مثابهٔ تفاهم هرمنوتیکی، فرآیندی است که در آن معنا در بستر زبان، تاریخ و گفت‌وگو به‌طور مستمر بازتولید می‌شود.

در نتیجه، دیپلماسی در این چارچوب نه تنها مجموعه‌ای از ابزارها و تکنیک‌ها، بلکه شیوه‌ای از فهم انسانی تلقی می‌شود که در بستر تعامل میان کنشگرانی که در یک بستر تاریخی هستند شکل می‌گیرد؛ فهمی که به دلیل محدودیت‌های معرفتی، تفاوت افق‌های معنایی و پویایی زمینه‌های سیاسی، همواره ناتمام، سیال و وابسته به فرایند مستمر گفت‌وگو و بازتفسیر باقی می‌ماند (Warnke, 1987: 78).

بر این اساس، دیپلماسی فرایند تفسیری تلقی می‌شود که در آن معناها، ترجیحات و حتی منافع کنشگران در خلال تعامل و گفت‌وگو شکل می‌گیرند و بازتعریف می‌شوند و نمی‌توان تنها به‌عنوان ابزار خنثی در خدمت منافع از پیش تعریف‌شده دولت‌ها در نظر گرفت، زیرا در چارچوب هرمنوتیکی،

خودِ منافع و ترجیحات نیز در خلال تعامل و تفسیر متقابل شکل می‌گیرند و پیشاپیش داده‌شده و ثابت نیستند، بلکه تفاوت در دیدگاه‌های مطرح شده در زمان دیپلماسی را باید بخشی جدایی‌ناپذیر از ماهیت آن دانست؛ چراکه کنشگران با افق‌های تاریخی و هویتی متفاوت وارد عرصه‌ی تعامل می‌شوند و هیچ‌یک به درکی کامل و نهایی از دیگری دست پیدا نمی‌کند. از این رو، دیپلماسی بیش از آن‌که به دنبال حل قطعی اختلاف‌ها باشد، معطوف به مدیریت معنا، بازتفسیر مستمر موقعیت‌ها و حفظ امکان گفت‌وگو در شرایط عدم قطعی رسیدن به یک گفتگوی مبتنی بر برد دوطرف به میزان مساوی است.

روش‌شناسی تئوریک

روش‌شناسی تئوریک به مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و تفسیری اطلاق می‌شود که چارچوب فهم پژوهشگر از واقعیت اجتماعی را تعیین کرده و نحوه‌ی تبیین و تحلیل پدیده‌های مورد مطالعه را هدایت می‌کند. بدین معنا، روش‌شناسی تئوریک نه به معنای تعیین ابزار گردآوری داده، بلکه ناظر بر افق فلسفی‌ای است که در آن مفاهیم، کنش‌ها و روابط اجتماعی قابل فهم و تفسیر می‌شوند. در این سطح، تمرکز بر گردآوری داده‌ها نیست، بلکه بر چگونگی معنابخشی به آن‌ها و نقش نظریه در فرایند فهم کنش‌های اجتماعی و سیاسی قرار دارد (Crotty, 1998; Guba & Lincoln, 1994).

از آنجا که مسئله اصلی مقاله، تبیین «دیپلماسی به مثابه فرآیند تفاهم» است، استفاده از روش‌های تجربی یا اثبات‌گرایانه کفایت نظری لازم را ندارد. زیرا روش‌های اثبات‌گرا با فرض امکان مشاهده بی‌طرفانه و تبیین علی رفتار کنشگران، قادر به درک لایه‌های معنایی، پیش‌فهم‌ها و زمینه‌های تاریخی‌ای نیستند که کنش دیپلماتیک در آن‌ها شکل می‌گیرد. در عوض، هرمنوتیک فلسفی امکان فهم پدیده‌های انسانی را در افق معنا، زبان و تاریخ فراهم می‌آورد (Gadamer, 2004: 295). از این منظر، دیپلماسی نه مجموعه‌ای از متغیرهای قابل اندازه‌گیری، بلکه کنش زبانی و تاریخی تلقی می‌شود که فهم آن مستلزم تفسیر معناهای ضمنی، پیش‌دانسته‌ها و افق‌های تفسیری کنشگران است.

در سپهر اندیشگانی فارسی‌زبان، واکاوی متون نه یک کنش حاشیه‌ای، بلکه روش اصیل و «معرفت‌بنیاد» برای بازیابی معانی مستتر در علوم انسانی شناخته می‌شود. این نظام فکری، که برآمده از پیوند میان میراث حکمی و تأملات نوین است، بر این باور است که فهم حقایق عمیق انسانی و اجتماعی، تنها از راه مواجهه دیالکتیکی با متون بنیادین میسر است. اعوانی نیز تأکید می‌کند که پژوهش فلسفی در ذات خود معطوف به «فهم لایه‌های معنایی متن» است و با الگوهای کمی یا آزمون فرضیه‌های تجربی سختی ندارد (اعوانی، ۱۳۹۰: ۴۳).

بر این پایه، روش پژوهش حاضر از سطح توصیف فراتر رفته و ماهیت تحلیلی و تفسیری می‌یابد. در این چارچوب، تحلیل به معنای بازسازی مفهومی دیدگاه‌ها، و تفسیر به معنای

پرده‌برداری از پیش‌فرض‌ها و افق‌های معنایی در لایه‌های پنهان دیپلماسی است. هدف این نوشتار، نه بازگویی محض مفاهیم، بلکه نقد و واکاوی بن‌مایه‌های نظری است. پژوهشگر با نگاه متأملانه، لایه‌های زیرین معنا را می‌کاود تا به فهم مستدل دست یابد؛ فهمی که از سطح پدیدارهای زودگذر عبور کرده و به افق‌هایی می‌رسد که در حقیقت، امکان‌اندیشیدن به «دیگری» را فراهم می‌سازند.

رویکرد گادامر در تحلیل هرمنوتیکی دیپلماسی

رویکرد گادامر بر این نکته تأکید دارد که فهم همواره در بستر پیش‌دانسته‌ها و افق تاریخی شکل می‌گیرد و هیچ فهمی به‌صورت مطلق و مستقل از زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ممکن نیست. مفاهیمی چون پیش‌دانسته‌ها، افق تاریخی و گفت‌وگو از دل خوانش انتقادی آثار گادامر استخراج شده و در نسبت با دیپلماسی بازتفسیر می‌شوند؛ به این معنا که تعاملات دیپلماتیک نیز به‌مثابه فرآیند انسانی و هرمنوتیکی فهم می‌شوند که در آن هر بازیگر با مجموعه‌ای از پیش‌دانسته‌ها و افق‌های متفاوت وارد گفت‌وگو می‌شود و تفاهم تنها از طریق تبادل و بازنگری این افق‌ها شکل می‌گیرد (Gadamer, 2004: 268-312).

این رویکرد به معنای نادیده گرفتن منافع یا قدرت نیست؛ بلکه تبیین‌گر این حقیقت است که حتی منافع و ترجیحات نیز در بستر گفت‌وگو و تفسیر متقابل قوام می‌یابند. از این منظر، دیپلماسی نه به‌مثابه مجموعه‌ای از ابزارها یا مهارت‌های عملی، بلکه در مقام فرآیند پیچیده، پویا و انسانی بازشناخته می‌شود که در آن فهم متقابل و بازتفسیر مستمر پیش‌داشته‌ها و معناهای نهفته، جایگاهی بنیادین دارند. تحلیل هرمنوتیکی دیپلماسی، فراتر از تبیین رفتارها و تصمیم‌های سیاسی، امکان نقد و واکاوی مفاهیم زیرین و فرآیندهای شناختی و تعاملی کنشگران بین‌المللی را فراهم می‌آورد.

بازنمایی تفاهم در تحلیل نظری گادامر

بازنمایی تفاهم در تحلیل نظری گادامر به معنای فهم و تبیین فرآیند هرمنوتیکی تعاملات انسانی است، جایی که فهم نه یک عمل منفرد و قطعی، بلکه نتیجهٔ گفت‌وگو و تبادل افق‌های متفاوت است. تمایز اصلی این رویکرد با برداشت‌های کارکردی از تفاهم در آن است که تفاهم را نه محصول توافق نهایی، بلکه شرط تداوم تعامل می‌داند. گادامر تأکید می‌کند که هر فهمی مبتنی بر پیش‌دانسته‌ها و افق تاریخی فرد یا گروه شکل می‌گیرد و در جریان تعامل با افق‌های دیگر اصلاح و بازتفسیر می‌شود. از این منظر، تفاهم به معنای هم‌آهنگی مطلق نیست، بلکه فرآیند پویا و مستمر است که در آن بازیگران به مرور زمان، از طریق گفت‌وگو و بازنگری پیش‌فرض‌ها، به درکی مشترک و قابل اتکا نزدیک می‌شوند.

(Gadamer, 2004: 268-312). پالمر نیز به این امر تاکید می کند که هرمنوتیک فلسفی به دنبال ارائه مدل نیست، بلکه افق فهم را گسترش می دهد (Palmer, 1969: 215) این رویکردها نشان می دهند که تفاهم هرمنوتیکی، فراتر از یک توافق لحظه‌ای یا تبادل اطلاعات ساده است؛ فرآیندی است که در آن هر بازیگر با مجموعه‌ای از پیش‌دانسته‌ها و افق‌های تاریخی خود وارد گفتگو می‌شود. در جریان این گفتگو، افق‌های متفاوت با هم مواجه می‌شوند و از طریق گفت‌وگو و بازنگری مداوم، فهم متقابل شکل می‌گیرد و بازتفسیر می‌شود. به این ترتیب، تفاهم نه یک نقطه پایانی، بلکه یک فرآیند پویا و مستمر است که همواره قابلیت اصلاح و بازتعریف دارد و امکان درک دقیق‌تر و عمیق‌تر از معنا و اهداف دیپلماسی را فراهم می‌کند. این دیدگاه نشان می‌دهد که تحلیل دیپلماسی با رویکرد هرمنوتیکی، بر فهم فرآیندهای انسانی و تعامل میان افق‌های متنوع تأکید دارد و نه تنها بر نتایج یا اقدامات ظاهری آن. جایگاه فهم در دیپلماسی از آنجا ناشی می‌شود که طرفین با فهم از نیات یکدیگر با ارایه راه کارهای اصولی از اقداماتی که ممکنه منجر به فروپاش تعامل بین طرفین شود جلوگیری می‌کند.

شیوه گفتمان در نظریه گادامر

همان‌گونه که بیان شد، گادامر معتقد است که فهم بشر یک رویداد تاریخی است؛ به عبارت دیگر، فهم بشری در بستر تاریخ تحقق می‌یابد و انسان خود موجودی تاریخی است. در دیدگاه گادامر، هرمنوتیک فلسفی تنها وظیفه شناخت معنای متن به شکل مستقل از زمان خلق آن را ندارد، بلکه هدف پژوهشگر فلسفی، درک شرایط تاریخی‌ای است که متن در آن خلق شده است.

این دیدگاه در حوزه مذاکره و گفت‌وگو نیز قابل تطبیق است، زیرا طرفین هنگام گفتگو از جایی آغاز می‌کنند که ذهنیت آن‌ها در آن بستر تاریخی شکل گرفته است. بدین معنا، در کنار فهم معنای نیت طرف مذاکره، باید به زمینه تاریخی شکل‌گیری ذهنیت او نیز آگاهی داشت تا تعامل فکری مؤثرتری ممکن شود. اهمیت این تلقی زمانی آشکار می‌شود که فهم نه تنها به متن، بلکه به کنش‌های انسانی مبتنی بر معنا، از جمله مذاکره و گفت‌وگوهای سیاسی، تعمیم داده شود. گفت‌وگوی واقعی زمانی محقق می‌شود که طرفین قابلیت ابراز معنا داشته باشند و بتوانند چیزی از خود را بروز دهند. از منظر گادامر، فهم هر اثر ورود به یک میدان گفت‌وگو و به تعبیر او، «میدان بازی» است. مباحثه به معنای تبعیت یکی از طرفین از دیگری نیست، بلکه هر دو طرف به وضعیتی متفاوت از آنچه پیش‌تر داشته‌اند، می‌رسند.

منطق حاکم بر این گفتمان، دیالکتیک پرسش و پاسخ است؛ چرا که بدون پرسش، باب تجربه هرمنوتیکی در اصل به روی پژوهشگر گشوده نمی‌شود. به بیان دقیق‌تر، نه تنها ما متن را به پرسش می‌کشیم، بلکه متن نیز از ما پرسش می‌کند و موقعیت هرمنوتیکی ما را در مواجهه با پیش‌داوری‌ها و سنت‌ها به چالش

می‌کشد (Gadamer, 2013: 370-374). در ساحت دیپلماتیک، این منطق مبین آن است که مذاکره نه به معنای ابراز مواضع انعطاف‌ناپذیر، بلکه آمادگی برای روبرویی با پرسش‌هایی است که خود فرآیند گفت‌وگو بر هستی‌کنشگران پدید می‌آورد.

هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در خوانش گادامری، امکان درک دیپلماسی را نه به‌عنوان ابزار صرف برای انتقال پیام یا تحقق اهداف از پیش تعریف‌شده، بلکه به‌مثابه فرآیند تفسیری فراهم می‌سازد. در این چارچوب، دیپلماسی شکلی از کنش انسانی تلقی می‌شود که در آن معنا نه امر ثابت و از پیش تثبیت‌شده، بلکه پدیده‌ای سیال است که در بستر گفت‌وگو، زبان و تعامل تاریخی میان کنشگران شکل می‌گیرد. از منظر گادامر، فهم یک فعالیت ذهنی صرف نیست، بلکه «رویدادی» است که در زبان تحقق می‌یابد و همواره در معرض تغییر، بازنگری و بازتفسیر قرار دارد (Gadamer, 2004: 388).

بر این اساس، دیپلماسی را می‌توان میدان بروز چنین رویداد تفسیری دانست؛ میدانی که در آن کنشگران با افق‌های تاریخی، هویتی و زبانی متفاوت وارد تعامل می‌شوند و معنا از خلال مواجهه و برخورد این افق‌ها پدیدار می‌گردد. در این نگاه، تفاهم دیپلماتیک نه نتیجه تحمیل یک تفسیر واحد یا غلبه یک روایت مسلط، بلکه حاصل فرآیند تدریجی و گفت‌وگومحور است که در آن امکان سوءفهم، بازتعریف مواضع و اصلاح پیش‌فرض‌ها همواره وجود دارد.

ارجاع به خوانش دینانی از چیستی فهم، از آن رو اهمیت دارد که این انگاره را در ساحت اندیشه معاصر فارسی‌زبان بسط داده و بر «فرجام‌ناپذیری معنا» پای می‌فشارد. این تلقی، فهم را نه یک دستاورد ایستا، بلکه فرآیند همواره گشوده می‌داند که در نگاه دینانی جایگاه بنیادین دارد. وی تصریح می‌کند که فهم همواره در «صیورت» و شدن است و هیچ معنایی را نمی‌توان مستقل از زبان و موقعیت تاریخی مفسر، به بند تثبیت نهایی کشید (دینانی، ۱۳۹۱: ۱۸۴). این پافشاری بر سیالیت معنا، با افق هرمنوتیک گادامری پیوندی استوار می‌یابد و مجالی فراهم می‌آورد تا دیپلماسی نه در سطح فنون و سازوکارهای رسمی، بلکه در قلمرو معناشناسی کنش انسانی و تعامل تفسیری میان کنشگران سیاسی واکاوی شود.

نقش پیش‌دانسته‌ها در شکل‌گیری تفاهم

یکی از مفاهیم محوری در هرمنوتیک گادامر، «پیش‌دانسته‌ها» است؛ اموری که نه مانع فهم، بلکه شرط امکان آن به‌شمار می‌آیند (Gadamer, 2004: 277). از منظر گادامر، هیچ فهمی از نقطه صفر آغاز نمی‌شود و هر کنشگر همواره با مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها، انتظارات و تجربه‌های پیشین وارد فرآیند تفسیر می‌شود. این پیش‌دانسته‌ها محصول تجربه‌های تاریخی انباشته‌ای هستند که در بستر زمان شکل گرفته‌اند و در جریان گفت‌وگوهای دیپلماتیک، به‌صورت ضمنی و اغلب ناآگاهانه، بر نحوه تفسیر مواضع و کنش‌های طرف مقابل اثر می‌گذارند، در فرآیند دیپلماسی نیز، کنشگران هرگز با ذهن خالی و بی‌تاریخ وارد گفت‌وگو

نمی‌شوند، بلکه همواره حامل افق‌های تاریخی، فرهنگی و زبانی خاص خود هستند که نحوه درک آنان از موقعیت، دیگری و حتی مفهوم منافع را شکل می‌دهد.

در این چارچوب هرمنوتیکی، مسئله اساسی نه حذف یا تعلیق پیش‌دانسته‌ها، بلکه آگاه‌شدن نسبت به آن‌ها و ایجاد گشودگی تفسیری در برابر افق دیگری است. گادامر بر این باور است که تنها از طریق چنین گشودگی‌ای است که امکان گفت‌وگوی واقعی و شکل‌گیری تفاهم فراهم می‌شود؛ تفاهمی که نه بر انکار تفاوت‌ها، بلکه بر به‌رسمیت‌شناختن آن‌ها استوار است. این گشودگی تفسیری امری بدیهی یا خودکار نیست، بلکه مستلزم آمادگی انتقادی برای به‌چالش کشیدن پیش‌فرض‌های تثبیت‌شده و پذیرش ریسک سوءفهم در فرآیند گفت‌وگو است.

در قلمرو اندیشه معاصر فارسی‌زبان نیز، انگاره پیش‌داشت‌ها به مثابه «شرط امکان فهم» مورد بازخوانی قرار گرفته است. اعوانی با پافشاری بر نقش بنیادین پیش‌فهم‌ها، تبیین می‌کند که فهم همواره از بطن پیش‌داوری‌ها آغاز می‌شود؛ با این حال، در کشاکش گفت‌وگوست که این پیش‌داوری‌ها مجال دگرگونی می‌یابند (اعوانی، ۱۳۹۰: ۹۲). در ساحت دیپلماتیک، این «هم‌افقی» مبین تحول تدریجی در لایه‌های ادراکی طرفین است؛ دگرگونی ژرفی که نه تنها تعریف کنشگران از «مسئله» و «منافع» را بازسازی می‌کند، بلکه افق دست‌یابی به توافق را نیز از بنیاد تغییر می‌دهد.

این دگرگونی در قالب آنچه گادامر «هم‌افقی افق‌ها» می‌نامد، رخ می‌دهد؛ فرآیندی که در آن افق‌های معنایی متفاوت نه حذف می‌شوند، بلکه در افقی گسترده‌تر ادغام می‌گردند (Palmer, 1969:184). بر این اساس، تعاملات دیپلماتیک را می‌توان عرصه‌ای دانست که در آن پیش‌دانسته‌ها به چالش کشیده شده و امکان شکل‌گیری افق مشترک فراهم می‌شود. تفاهم در این چارچوب، نتیجه سلطه یک افق بر دیگری نیست، بلکه محصول گفت‌وگویی تفسیری و باز است. بدین معنا که کنشگران مذاکره در افق‌های تفسیری متفاوتی قرار دارند که تنها از طریق گفت‌وگوی مستمر و گشودگی متقابل می‌توانند به تدریج با یکدیگر هم‌پوشانی پیدا کنند. در غیاب این گشودگی هرمنوتیکی، افق‌های تفسیری نه به سوی تفاهم، بلکه به سوی تثبیت سوءفهم و انسداد گفت‌وگو حرکت می‌کنند و مذاکره به فرآیندی بی‌ثمر بدل می‌شود.

ارزیابی مفهومی دیپلماسی به‌عنوان فرآیند معناشناسانه

بر پایه تحلیل هرمنوتیکی، دیپلماسی را نمی‌توان به نتایج عینی همچون توافق، معاهده یا سند نهایی محدود کرد؛ زیرا چنین نگاهی، ماهیت پویای کنش دیپلماتیک را نادیده می‌انگارد. در این چارچوب، دیپلماسی در ذات خود فرآیند معناشناسانه است که در آن کنشگران در پیوستاری از تفسیر «دیگری»، موقعیت‌های متغیر و زبان جاری در تعاملات

خویش درگیرند. معنا در دیپلماسی نه پیشاپیش تثبیت شده و نه به تمامی مهارپذیر است، بلکه در بسترِ کنش و واکنش‌های تفسیری قوام می‌یابد. از این رو، هر کنش دیپلماتیک همواره در معرضِ بازخوانی، کژفهمی و دگرگونیِ معنایی قرار دارد و نمی‌توان آن را تنها بر پایه نیتِ آغازین یا طراحیِ راهبردی سنجید.

ریکور با طرح ایده «کنش به‌مثابه متن» نشان می‌دهد که کنش انسانی، همانند متن، واجد لایه‌های معنایی متکثر است و همواره نیازمند تفسیر باقی می‌ماند؛ از این رو، معنای کنش هرگز به‌طور کامل بسته یا نهایی نمی‌شود (Ricoeur, 1981: 203). با اتکا به این دیدگاه، می‌توان دیپلماسی را همچون متنی گشوده فهم کرد که معناهای آن در تعامل میان کنشگران، زمینه‌ها و خوانش‌های متفاوت تولید و بازتولید می‌شود. در چنین نگاهی، کنش دیپلماتیک تنها به نیت اولیه یا نتیجه ظاهری آن تقلیل نمی‌یابد، بلکه در افق تفسیرهای بعدی نیز به حیات معنایی خود ادامه می‌دهد. و همین تداوم تفسیری است که می‌تواند به بازتعریف روابط، تغییر مواضع و حتی دگرگونی مسیر دیپلماسی در طول زمان منجر شود.

در منابع فارسی نیز، نصری بر این نکته تأکید دارد که کنش‌های اجتماعی تنها زمانی واجد معنا می‌شوند که در بستر گفت‌وگوی تفسیری و فهم متقابل قرار گیرند (نصری، ۱۳۹۴: ۹۷). این تأکید، دیپلماسی را از فروکاستن به یک ابزار صرف قدرت یا تکنیک مدیریتی عقلانیت ابزاری فراتر می‌برد و آن را در قلمرو کنش تفسیری قرار می‌دهد؛ کنشی که در آن معنا همواره در حال تولید، تعلیق و بازسازی است. چنین ارزیابی مفهومی‌ای، امکان بازاندیشی نظری دیپلماسی را در افق فلسفه فهم فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد که دیپلماسی را باید نه فقط از منظر نتایج، بلکه به‌مثابه فرآیندی معنا ساز و تاریخی مورد تحلیل قرار داد.

بسیاری از ناکامی‌های دیپلماتیک نه از کمبود ابزار یا منابع، بلکه از بستگی افق‌های تفسیری، نادیده گرفتن پیش‌داشتهای طرف مقابل و فقدان پویایی در بازتفسیر معنا ریشه می‌گیرند. سوء تفاهم‌ها و بحران‌ها لایه‌ی بنیادین خود را زمانی می‌یابند که کنشگران، معنا و نیت دیگری را تنها در محدوده‌ی افق خویش به قضاوت بنشینند؛ امری که مانع از شکل‌گیری گفت‌وگوی تفسیری می‌شود. از این رو، فهم هرمنوتیکی دیپلماسی در مقام یک چارچوب تحلیلی، چرایی بروز بحران‌ها و گسست‌ها را تبیین می‌کند. این رویکرد آشکار می‌سازد که بازتفسیر و گشودگی نسبت به افق‌های معنایی دیگر، ابزارهایی حیاتی برای کاستن از ناکامی‌های دیپلماتیک به شمار می‌روند؛ این مؤلفه‌ها نه راهکارهای تکنیکی، بلکه «شروط امکان» تداوم گفت‌وگو و سدی در برابر انسداد کامل تعامل بین‌المللی هستند.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

این پژوهش مبین آن است که دیپلماسی از حدِ انگاشتن به‌مثابه مجموعه‌ای از ابزارها و فنون مدیریتی یا چانه‌زنی‌های مبتنی بر عقلانیت ابزاری فراتر می‌رود و

بایستی در مقام فرآیندی معناشناسانه و تفسیری بازشناخته شود. هر کنش دیپلماتیک نه تنها تعاملی سیاسی یا حقوقی، بلکه رویدادی هرمنوتیکی است که در آن فهم، معنا و هویت کنشگران در بستر تاریخ، زبان و پیش‌داشته‌ها قوام می‌یابد و بازتعریف می‌شود. در این چارچوب، هرمنوتیک فلسفی با تکیه بر آراء گادامر، پافشاری می‌کند که تفاهم دیپلماتیک نه حاصل چیرگی یک سو بر دیگری، بلکه برآمده از گفت‌وگوی پیوسته، مواجهه با افق‌های معنایی دگرسان و بازنگری مدام در پیش‌فرض‌هاست. نادیده گرفتن این ساحت تفسیری، دیپلماسی را تا سطح کنشی تقلیل‌گرایانه تنزل می‌دهد که از درک پویایی معنا و صیورت هویت کنشگران ناتوان است.

تحلیل حاضر نشان می‌دهد که موفقیت در ساحت دیپلماسی نه به ابزارهای قدرت و جایگاه سیاسی، بلکه به توانایی در فهم عمیق و پویای نیات، پیش‌دانسته‌ها و افق‌های معنایی طرف مقابل گره خورده است. تفاهم هرمنوتیکی، فرآیندی فرجام‌ناپذیر و سیال است که امکان کاستن از کژفهمی و تداوم پیوند در شرایط اختلاف را فراهم می‌سازد. به بیانی دیگر، دیپلماسی زمانی کارآمد است که کنشگران نه تنها پیام‌ها و مواضع را مبادله کنند، بلکه زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و زبانی یکدیگر را نیز بازخوانی کرده و در پرتو آن، مسیر تعامل و تصمیم‌گیری خویش را ترسیم نمایند.

در نهایت، واکاوی دیپلماسی با رویکرد هرمنوتیکی، دیدگاهی انسانی و بیناذهنی ارائه می‌دهد که تعاملات بین‌المللی را در بستر فهم و معنا بازمی‌نشانند. این رویکرد آشکار می‌سازد که بدون توجه به فرآیندهای تفسیری و تاریخی، تحلیل‌های محض ابزاری از دیپلماسی، ناتمام و بی‌بنیاد خواهد بود. این نگرش، مجال نقد، بازاندیشی و ارتقای کیفی پیوندهای دیپلماتیک را فراهم آورده و نشان می‌دهد که دیپلماسی، پیش از آنکه عرصه‌ی اعمال قدرت باشد، میدان مواجهه‌ی افق‌های معنایی و آزمون امکان تفاهم در جهان سیاست است.

منابع:

- احمدی، بابک. (۱۳۷۸). *ساختار و تأویل متن*. تهران: نشر مرکز.
- اعوانی، غلامرضا. (۱۳۹۰ الف). *هرمنوتیک فلسفی و مسئله فهم در فلسفه و فرهنگ*. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- اعوانی، غلامرضا. (۱۳۹۰ ب). *هرمنوتیک و فهم متن*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پالمر، ریچارد ای. (۱۳۸۵). *هرمنوتیک*. ترجمه محمد سعیدی‌مهر. تهران: هرمس.

- پالمر، ریچارد ای. (۱۳۸۹). علم هرمنوتیک: نظریه تفسیر در شلایرماخر، دیلتای، هایدگر و گادامر. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: هرمس.
- دینانی، غلامحسین ابراهیمی. (۱۳۹۱). فهم و تاریخ. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریخته‌گران، محمدرضا. (۱۳۸۰). منطقه و مبحث علم هرمنوتیک: اصول و مبانی علم تفسیر. تهران: نشر کنگره.
- ریکور، پل. (۱۳۸۳). از متن تا کنش. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: نشر نی.
- گادامر، هانس-گئورگ. (۱۳۸۶). حقیقت و روش. ترجمه حسن فتاحی. تهران: نشر نی.
- گادامر، هانس-گئورگ. (۱۳۸۷). حقیقت و روش. ترجمه مراد فرهادپور. تهران: نشر مرکز.
- نصری، عبدالله. (۱۳۸۳). عناصر فهم در اندیشه گادامر. ماهنامه حکمت، (۴)، پاییز و زمستان.

منابع لاتین

- Berridge, G. R. (2015). *Diplomacy: Theory and practice* (5th ed.). Palgrave Macmillan.
- Gadamer, H.-G. (2004). *Truth and method* (J. Weinsheimer & D. G. Marshall, Trans.; 2nd rev. ed.). Continuum.
- Grondin, J. (1995). *Sources of hermeneutics*. State University of New York Press.
- Palmer, R. E. (1969). *Hermeneutics: Interpretation theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger, and Gadamer*. Northwestern University Press.
- Ricoeur, P. (1981). *Hermeneutics and the human sciences: Essays on language, action and interpretation* (J. B. Thompson, Ed. & Trans.). Cambridge University Press.
- Vattimo, G. (1997). *The end of modernity: Nihilism and hermeneutics in post-modern culture* (J. R. Snyder, Trans.). Johns Hopkins University Press.
- Warnke, G. (1987). *Gadamer: Hermeneutics, tradition and reason*. Stanford University Press.